

دیپلماسی، جلوگیری از جنگ و اهداف نفوذ



مهرداد احمدی‌شیخانی

روزنامه‌نگار

۱۲ روز جنگی که گذشت، عبرت‌های بسیاری داشت که هر کدام می‌تواند در جای خود محل بحث‌های بسیاری باشد. می‌توان موارد بسیاری یافت که قابل تجعید و افتخار باشد و حق هم همین تمجیدها و افتخارات است و می‌توان نواقض و ضعف‌هایی را برشمرد که می‌توانست وجود نداشته باشند، نقاط ضعفی که می‌توانست امروز ما را چنان سوگوار و افسرده کند که هیچ افتخار و تمجیدی چاره‌ساز نباشد. حالا در چنین زمانه‌ای، افرادی همچون من که دستی به قلم دارند و در موضوعات مختلف در زمان خود، هشدارها داده‌اند و متأسفانه ناشنیده ماند تا آنکه دشواری و سختی فرا رسید، چه باید بکنیم؟ دشواری‌ها و سختی‌هایی که می‌توانست با کمی درایت و گسترده کردن افق دید، مانع بروز آنها شود، ولی وقتی به هر دلیلی (که در مورد دلایل آن هم بسیار گفته شده) آن هشدارها جدی گرفته نشد و بر راه اشتباه اصرار ورزیده شد، بحران و سختی فرارسید و شد آنچه شد. موارد هم یکی دوتا نیست و بسیار است. به عنوان یک فعال رسانه، آنچه از نظر خود مهمترین می‌دانم را اینجا می‌گویم. از منظر من، یکی از مهمترین این مسائل که اصرار بر نشنیده گرفتنش است، موضوع از دست رفتن مرجعیت رسانه در داخل کشور است؛ مسئله‌ای که راه‌حلش دشوار نیست، جز اینکه نخواهیم مرجعیت رسانه به کشور بازگردد و عجیب اینکه با این حجم تخریبی که رسانه‌های فارسی‌زبان ضدایرانی در پیش گرفته‌اند، اصرار بر این باشد که تلاشی برای بازگرداندن مرجعیت رسانه به کشور انجام نشود و همچنان در بر همان پاشنه بچرخد که در همه این دو دهه چرخیده است و اجازه دادن به بمبارانی بسیار خطرناک‌تر و شدیدتر از بمباران‌های این دوازده روز، روی افکار عمومی کشور.

در همه این سال‌ها از خودم می‌پرسیدم که آیا تصمیم‌گیرندگان اصلی کشور متوجه خطر این بمباران افکار عمومی توسط رسانه‌های فارسی‌زبان ضدایرانی نیستند، که قطعاً متوجه هستند و بسیار بیشتر از من هم متوجه هستند، اما چرا به همان مسیری که باعث شده مرجعیت رسانه از کشور خارج شود، ادامه می‌دهند؟ واقع امر این است که هر چه فکر می‌کردم، کمتر به جواب می‌رسیدم تا آنکه این جنگ ۱۲ روزه شروع شد و همان روز اول جواب را یافتم. جواب پرسش بی‌پاسخ من آنجا بود که در روز اول تجاوز خونخواران به کشورمان، عزیزترین و بهترین فرماندهان نظامی کشورمان به شهادت رسیدند. جواب دقیقاً همین‌جا بود، در ترور فرماندهان رده اول نظامی ایران. از زمان ترور شهید فخری‌زاده، کاملاً معلوم شده بود که تور امنیتی کشور دارای حفره‌های بزرگی است که وزیر محترم اطلاعات هم در گزارشی که از فرار تروریست‌ها در آن ماجرا ارائه داد، این درزهای بزرگ تور امنیتی کشور را نشان می‌داد. همین اتفاق در ترور شهید هنیه هم افتاد و حالا با ترور بیش از ۳۰ فرمانده رده اول

نظامی و تعداد بسیاری از شهدای دانشمند هسته‌ای فقط می‌توان گفت که احتمالاً، عملیات نفوذ از تیم و گروه جاسوسی گذشته و با این حجم از ترورها و ریزپرنده‌ها و دوش‌پرتاب‌ها که تا دورترین شهرها از مرزهای غربی کشور نیز امتداد دارد، شاید ما غیر از وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه، یک «وزارت اطلاعات اسرائیل در ایران» هم داریم که با این حجم وسیع عملیات که نیازمند لجستیک و پشتیبانی و تیم عملیات و تیم برنامه‌ریزی دارد، شاید زبانم لال بر آن دو نهاد اطلاعاتی کشورمان اشراف داشته باشد، و الا چگونه ممکن است که بداندند کدام فرمانده ارشد، کدام شب، در کدام خانه می‌خواهد یا حتی یک دانشمند هسته‌ای را، تنها بعد از یک و نیم ساعت از انتقال به خانه‌ای امن ترور کنند؟ مگر اینکه احتمال بدهیم این انتقال به خانه‌امن بادستور همان تیم ترور انجام شده باشد. خب آیا وقتی اشراف این ساختار جاسوسی بتوانند چنین اثرگذار باشد، کار سختی است که با برنامه‌ریزی و کار چندین ساله، مرجعیت رسانه را با اصرار بر راهی اشتباه به خارج از کشور بفرستند؟ یا مثلاً همین داستان فیلترشکن‌ها که حالا معلوم شده یکی از مهمترین ابزارهای جاسوسی بوده؟

«دان سیگل» فیلمی دارد به نام «تلفن» یا بازی «چارلز برونسون» که جاسوس «کاگب» در دوران جنگ سرد است. وقتی می‌خواهند او را برای یک عملیات جاسوسی بفرستند، رئیس «کاگب» از او می‌پرسد بهترین جاسوس کیست؟ چارلز برونسون جواب می‌دهد جاسوسی که هیچ‌کس نداند او جاسوس است. رئیس «کاگب» می‌گوید نخیر، بهترین جاسوس آن است که حتی خودش هم نداند جاسوس است. خب وقتی می‌دانیم فیلترشکن‌ها ابزار جاسوسی است و بیش از ۴۰ میلیون نفر در کشورمان از آن استفاده می‌کنند، اصرار بر فیلترینگ، مگر غیر از این است که ۴۰ میلیون نفر را بدون آنکه خودشان بدانند، تبدیل به جاسوسان دشمن کرده‌ایم و عجیب اینکه این را می‌دانیم و باز اصرار بر فیلترینگ داریم. یا این نکته که قطعاً و حتماً مقاومت جانانه و دلاورانه مدافعان افتخارآفرین کشور در پشیمان کردن دشمن خونخوار بسیار موثر بوده ولی موثرتر از آن، پشت کردن مردم به دعوت شورش بود که دشمنان این خاک را ناامید کرد، چراکه شاید بتوان جنگ را از آسمان شروع کرد ولی زمانی می‌توان به اهداف رسید که روی زمین اتفاقی رخ دهد، و رفتار مردم نشان داد آنچه دشمنان این خاک می‌خواهند رخ نخواهد داد. اما مردم یعنی همه مردم و نه فقط یک عده خاص و اتفاقاً آن مردمی که دشمن را ناامید کردند، معترضانی بودند که در سال‌های ۹۶ و ۹۸ و ۱۴۰۱ به خیابان آمدند و امروز با عملکرد خود دشمن را ناکام گذاشتند. و حالا می‌رسیم به این درس که همه اینها دشمن را ناامید کرد، ولی در نهایت این دیپلماسی بود که کار را به آتش‌بس رساند؛ و دیپلماسی برای این است که جنگ نشود و اگر جنگ شد، یعنی در دیپلماسی اشتباه عمل کرده‌ایم. جنگ قطعاً به ضرر ماست و آن جاسوسانی که در همه رده‌ها نفوذ کرده‌اند قطعاً مایل نیستند که دیپلماسی جلوی شروع مجدد جنگ را بگیرد.

تیتریک

HEADLINE ONE

۲



نگار: آرش خاموشی، هم‌پیمان

گزارش میدانی خبرنگار هم‌میهن از تشییع ۶۰ شهید در پایتخت

بدرقه‌ملی



محسن صالحی‌خواه

گزارشگر هم‌میهن

قرار تشییع ساعت ۸ صبح بود اما زودتر از این ساعت تصاویر ورود تریلی‌های حامل تابوت‌های شهدای حملات اسرائیل به میدان انقلاب، در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد. تریلی‌ها یکی بعد از دیگر می‌رسیدند و هر کدام از آن‌ها تعدادی از پیکرها در تابوت، پیچیده در پرچم ایران به چشم می‌خوردند. روی هر تابوت، عکس و اسمی بود که نشان می‌داد صاحب پیکر کیست. اسامی‌ای که بعضی از آن‌ها را به خوبی می‌شناختم و حتی تصور این که تاریخ شهادت تمام آن‌ها روی سنگ‌های مزارشان یک روز باشد، به ذهن‌مان نمی‌رسید. برخی دیگر هم برای ما ناشناخته و برای جامعه تخصصی خود شناخته‌شده بودند. برخی دیگر هم نه نظامی بودند، نه متخصص هسته‌ای؛ خانواده آن‌ها بودند یا کسانی که در نزدیکی‌شان زندگی می‌کردند.

اول قرار بود شهدا چند روز بعد از حمله نیمه‌شب اسرائیل به ایران تشییع شوند اما اوضاع کشور به‌شکلی بود که برنامه تشییع شهدا را هم تحت تأثیر قرار داد و لغو شد. اما در نهایت قرار شد هفتم تیرماه، این مراسم در تهران برگزار شود؛ چهار روز بعد از آتش‌بس میان ایران و اسرائیل به دنبال یک درگیری سنگین ۱۲ روزه.

دب‌روز مردم ۶۰ شهید را بدرقه کردند. شهدای نظامی، هسته‌ای، غیرنظامی، زنان و کودکانی که بخشی از آن‌ها در موج اول حملات شهید شدند و بعضی دیگر در ترورها و حملات بعدی جنگ ۱۲ روزه. همیشه زمانی که چهره یا چهره‌های مهمی در این خیابان تشییع می‌شدند، نماز میت توسط آیت‌الله خامنه‌ای و در دانشگاه تهران اقامه می‌شد؛ مثل مرحوم اکبر هاشمی‌رفسنجانی، شهید قاسم سلیمانی، سیدابراهیم رئیسی و درگذشتگان حادثه سقوط هلی‌کوپتر و آخرین مورد نیز اسماعیل هنیه. اما این بار به خاطر شرایط امنیتی و تهدیدهای واضح و مکرر مقامات آمریکایی و اسرائیلی، اقامه نماز میت در برنامه تشییع وجود نداشت. تهدیدهایی که در جز خواندن‌ها و در شعارهای طول مسیر بدرقه پیکرها نیز انعکاس یافته بود و هر کس به زبان خود، پاسخ آن را می‌داد.

خشم و اندوه

شاید بهترین توصیف برای فضای تشییع پیکر شهدای جنگ ۱۲ روزه این باشد که خشم و اندوه در هم آمیخته بود. دلایل مختلفی هم برای غلبه این دو حس می‌توان پیدا کرد. تشییع شهدایی که داغ‌شان تازه است و جامعه نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد، واجد چنین شرایطی است. چراکه شرکت‌کنندگان از یک سو به خاطر رخ دادن شهادت اندوهگین هستند و از سمت دیگر ضربه‌ای که منجر به این اتفاق شده هم سنگین است و حس خشم را به دنبال دارد. در مورد تشییع روز شنبه هفتم تیر، می‌شود حتی دلایلی بیشتر هم برای ایجاد این حس پیدا کرد. شهدایی که تابوت‌هایشان روی تریلی‌ها بود، اشخاصی بودند که احتمال درگذشت هم‌زمان آن‌ها یا با دلیلی مشابه در یک بازه زمانی مشخص، اندک بود. چطور می‌شود در چند روز تعدادی از برجسته‌ترین دانشمندان هسته‌ای، بلندپایه‌ترین فرماندهان سلسله‌مراتب نظامی و امنیتی، خانواده‌های آنان و مردم عادی که در خانه‌ای نزدیک به آن‌ها زندگی می‌کردند، به شهادت برسند؟ شاید ابعاد جنایت اسرائیل و میزان سنگینی ضربه بود که این حس خشم و اندوه را در خیابان آزادی ایجاد کرده بود.

از دحام در قلب تهران

جمعیت خیلی زودتر از ساعت ۸ صبح به خیابان آمده بودند. بعضی اخبار اعلام کرده بودند که مراسم از مقابل دانشگاه تهران انجام می‌شود اما میدان انقلاب، نقطه شروع تشییع بود. در مسیر رسیدن به محور اصلی تشییع، راهی طولانی به موازات خیابان‌های انقلاب و آزادی را طی

کرده بودم که نشان می‌داد خودروهای مردم از نقطه‌ای که پلیس اجازه پارک ماشین را می‌داد، تا صدها متر بالاتر پارک شده بود. همانطور که پس از خروج از مراسم، ردیف خودروها را در حاشیه بزرگراه چمران تا صدها متر بالاتر از میدان توحید دیدم. ردیف خودروهای شخصی در کنار اتوبوس‌ها و مینی‌بوس‌های پلاک نظامی که برای جابه‌جایی نیروهای امنیت مراسم یا مردم شرکت‌کننده از نقاط مختلف تدارک دیده شده بود، قرار داشت. متروها شلوغ بودند و جمعیت به سمت مرکز تهران می‌آمدند که برای برگزاری این مراسم تعطیل شده بود. می‌شد امواج خروش مردم را در خروجی ایستگاه‌ها دید. جمعیت شرکت‌کننده در تشییع شهدای این جنگ ۱۲ روزه، لحظه به لحظه در خیابان اصلی فشرده‌تر می‌شد و تریلی‌های حامل پیکرها به سختی پیش می‌رفتند. بخش زیادی از مردم به صورت خانوادگی در تشییع شرکت کرده بودند و این را می‌شد از تعداد کالسه‌هایی که در مسیر بود، به خوبی فهمید.

تابوت‌ها روی تریلی‌ها پخش شده بودند. شرکت‌کنندگان در مراسم تلاش می‌کردند خودشان را به کنار ماشین‌ها برسانند یا اگر شال، چفیه، یا چیزی مانند آن را داشتند، به دست پاسدارها و بسیجیان سوار بر تریلی‌ها بدهند که آن‌ها را با تابوت شهدا، تبرک کنند. بعضی که دستشان به تابوتی رسیده بود، پیغامی نوشته بودند. مثلاً مادر یک شهید مدافع حرم، روی یکی از تابوت‌ها نوشته بود سلام من را به پسرم برسانید. اگر اعضای خانواده‌ای کنار هم در حمله به شهادت رسیدند، تابوت‌هایشان هم کنار هم بود. مثل سپهبد محمد باقری، رئیس پیشین ستاد کل نیروهای مسلح که تابوتش بالاتر از تابوت همسرش اشرف افشردی و دخترش فرشته قرار داشت. یا سپهبد غلامعلی رشید، فرمانده پیشین قرارگاه خاتم‌الانبیاء که پسرش امین‌عباس هم در حمله اسرائیل شهید شد. خانواده ساداتی هم همین‌طور بودند. پدر، مادر، دختران و پسر خانواده در همان حمله کشته شدند. یعنی روی آن تریلی‌ها تابوت ژنرال ۷۲ ساله‌ای مثل غلامعلی رشید بود، تابوت سیدعلی ساداتی ۴ ساله و زهرا بزرگ ۳ ساله هم قرار داشت. ساعت از ۱۴ گذشته بود که تریلی‌ها وارد میدان آزادی به عنوان نقطه پایان مراسم شدند. بعد از آن، هر کدام از پیکرها به نقاطی که برای خاکسپاری مشخص شده بودند، منتقل شدند.

چرا آمدی؟

سوال پرسیدن از مردم در چنین شرایطی سخت است. از این بابت که نمی‌دانی چه سوالی بپرسی که پاسخی کلیشه‌ای نگیری. طبیعتاً من قسمت کوچکی از مسیر حدوداً ۵ کیلومتری میدان انقلاب تا آزادی و شرکت‌کنندگان را از نزدیک دیدم. ۶ سال قبل، در همین خیابان تشییع پیکر شهید سلیمانی را شاهد بودم و دب‌روز در آن مسافت کثتر و تنوع شرکت‌کنندگان در تشییع شهدا، نسبت به ۶ سال قبل آدم را به فکر فرو می‌برد. این موضوع باعث می‌شد که سوال پرسیدن کمی سخت‌تر از حالت معمول باشد. از یک خانم میانسال دلیل آمدنش را پرسیدم. گفت: «امدم که بگویم آقا تنها نیست.» از یک پسر جوان با تیپ حزب‌اللهی همین سوال را داشتم. او گفت: «تا آخر پای کار هستیم.» دوستش هم گفت: «یک جان داریم همان را در این راه می‌دهیم.» کمی جلوتر، دختر خانمی با تیپ امروزی تصویر سپهبد باقری را در دست داشت و توجهم را جلب کرد. او گفت: «حساب شهدا با همه چیز فرق می‌کند.»

دست‌نوشته‌ها

طیف وسیعی از پلاکاردها و پارچه‌نوشته‌های دست‌نوشته و چاپی در دست مردم بود. در کنار آن‌هایی که پیامی را روی تکه‌های مقوا نوشته بودند، انبوهی از مردم هم تصاویری از شهدای این حملات را در دست داشتند. بعضی از این تصاویر مربوط به روزنامه‌هایی بودند که طرح‌هایی گرافیکی از شهدای حملات اسرائیل را منتشر کرده بودند؛ این‌ها به غیر از طرح‌های گرافیکی از آیت‌الله خامنه‌ای بود که مردم در سنین مختلف به دست داشتند. پرچم‌های لشکر قدس، حزب‌الله، فاطمیین، فلسطین، اسامی ائمه اطهار و